



امام رضا سلام الله و صلواته عليه:

ان بسم الله الرحمن الرحيم اقرب الى اسم الله الاعظم من سواد العين الى بياضها

بسم الله الرحمن الرحيم، به اسم اعظم خداوند

نزدیکتر از سیاهی چشم به سفیدی اش است. عیون اخبار الرضا ج ۱

دینداری

استاد:

حجت الاسلام و المسلمین صدوق

حسینیه اندیشه

بسمه تعالی

مجموعه حاضر، گزارش مباحث پژوهشی، علمی حجت‌الاسلام و المسلمین مسعود صدوق می‌باشد که طی یک جلسه به «معرفی اجمالی فرهنگستان علوم اسلامی و بررسی و تحلیل معنای دینداری» پرداخته است.

اهم مسائل مطرح شده در بحث «دینداری»، ناظر تبیین «اعتقادات حکومتی» می‌باشد.

این مجموعه جهت استفاده کلیه کسانی که در جریان تحقیق مزبور قرار دارند، از نوار، پیاده و با تغییرات جزئی لازم، مورد تصحیح قرار گرفته و عنوان گذاری شده است. لذا صرفاً ارزش تحقیقاتی دارد.

ضمناً از همه همکارانی که در تنظیم این مجموعه ما را یاری رسانده‌اند، تقدیر و تشکر می‌نماییم.

حسینیه اندیشه

← دینداری

استاد: حجت الاسلام والمسلمین صدوق

پیاده: محمد رضا حسینی نیافررد و حامد یزدانی

ویراست: حجت الاسلام احمد زیبایی

تاریخ جلسه: ۱۳۸۶۷/۱۲

حجت الاسلام صدوق: بحث امروز، درباره تعریف از دین یا به عبارت بهتر تعریف از «دینداری» است. زیرا حقیقت دین نزد صاحبان دین است و ما تعریف خودمان را [از دین] می‌دهیم.

قبل از وارد شدن به این بحث _ بنا به درخواستی که شده است _ معرفی کوتاهی از فرهنگستان خدمت شما می‌گویم و سپس وارد بحث می‌شویم.

دفتر فرهنگستان نهادی است که بنیان‌گذار آن، علامه «سید منیر الدین حسینی هاشمی» فرزند «آیت ... سید نور الدین شیرازی» می‌باشد که اهل فارس ایشان را می‌شناسند. همه اطلاع دارند که پدر سید منیر الدین حسینی، از مبارزین علیه رژیم بود و عمر خود را در این راه گذاشت. علامه سید منیر الدین حسینی نیز در این خانواده پرورش پیدا کرده بود و پدر ایشان برای ایشان عظمت داشت و از این رو، از همان کودکی مبارزه در وجود سید منیر الدین شکل گرفت. تا اینکه پدر ایشان به طرز مشکوکی از دنیا رفتند. در همان سن کم، ایشان به قم هجرت کردند و شخصیتی را که ادامه دهنده راه پدرشان بود، در وجود امام خمینی یافتند. خود ایشان نقل می‌کردند که ما ۸ نفر_ یا ۱۱ نفر بودیم که در قبل از سال ۱۳۴۲ در مسجد سلماسی پشت سر ایشان [امام] نماز می‌خواندیم و بعد از تبعید امام به نجف، ایشان به صورت قاچاقی خود را به نجف رساندند و در درس خارج حکومت اسلامی حضرت امام، شرکت نمودند که در آن جلسات جمله‌ای را حضرت امام به طلاب فرموده بودند مبنی بر اینکه «طلاب جوان روی موضوعات حکومت اسلامی فکر کنند.»^۱

ایشان می‌فرمودند: «این جمله امام تا یک ماه ذهن مرا مشغول کرده بود که استنصار فکری کسی که در منصب مرجعیت و در قله‌ی عرفان، فلسفه، فقه و اصول است، به چه معناست؟ بعد به این نتیجه رسیدم که امام چیزی جدیدی را می‌خواهند که حوزه‌ها روی آن فکر کنند و ما شروع به فکر کردن کردیم». حاصل تفکر ایشان در قبل از انقلاب، نزدیک به صد (سه؟) هزار ساعت در چند محور بود:

۱- فلسفه شرقی و فلسفه غربی برای اداره حکومت دینی نفی کردند و فهمیدند که آن راه‌ها، راه اداره‌ی دینی نیست.

۲- یک جمع‌بندی بسیار زیبا به صورت متدولوژیک و معرفت‌شناسانه از کار فقهای عظام شیعه و فقه سنتی (علم اصول و فقهی که در حوزه‌ها درس داده می‌شود) داشتند [مبنی بر اینکه] پایگاه آن از سلامت برخوردار است و متقن می‌باشد.

۳- همانند مرحوم علامه طباطبائی (ره) و شهید آیت ... مطهری _ که پرچمدار مبارزه با مارکسیست‌ها بودند ایشان هم وارد این مباحث شدند.

ولی با آن نقطه مختصاتی که امام اعلام نیاز کرده بودند؛ یعنی اسلام «عمل» امام؛ نه اسلام «نظر» حوزه‌ها. از این جهت پاسخ به مارکسیست‌ها و قدرت به اسکات کشاندن آن‌ها از طرف ایشان در حوزه پخش شد، با وجود اینکه ایشان نسبت به بزرگان حوزه سن کمی (۲۶ سال) داشتند. این محصول فکر ایشان در قبل از انقلاب بود.

^۱- البته بنده وقتی کتاب حکومت اسلامی امام را مطالعه می‌کردم، چنین مضمونی را در پایان کتاب دیدم.

بعد از انقلاب، بزرگان اصرار نمودند که ایشان وارد خبرگان قانون اساسی شود و نسبت به قانون اساسی [پیش‌نویسی] را تنظیم کند. از این رو ایشان، قانون اساسی‌ای را تنظیم کردند که در آن به جای سه قوه، پیش‌بینی پنج قوه شده بود. یعنی علاوه بر سه قوه مقننه، مجریه و قضائیه، ایشان رهبری و شورای نگهبان را - که ابتکار متدینین بود - را به صورت قوه پیشنهاد کرده بود تا کسی نتواند در آینده به عنوان اصل یا ماده در آن تغییری ایجاد کند. که البته این پیشنهاد مورد قبول واقع نشد. ولی بنا به گفته خود ایشان با تلاش شبانه‌روزی در خبرگان ۸۰ درصد قانون اساسی تنظیمی ایشان به تصویب رسید. پس از پایان مجلس خبرگان، آقای بنی صدر گفته بود که دو نفر در این مجلس، به صورت سیستمی فکر می‌کردند؛ یکی من و یکی سید منیر الدین. چیز دیگری که در مجلس خبرگان مشهور بوده است این بود که هر وقت بنی صدر وقت می‌گرفت تا پشت میکروفن پیشنهادی را مطرح کند، سید منیر الدین نیز برای مخالفت با ایشان وقت می‌گرفته است. این مورد به طنز تبدیل شده بود که هر گاه آقای بنی‌صدر وقت می‌گرفت آقای بهشتی می‌پرسیده‌اند که آقای حسینی شما وقت نمی‌خواهید؟! و بالعکس. یعنی تنازع بین بنی‌صدر و حاج آقای حسینی یک فرهنگی شده بود. بعد از خبرگان قانون اساسی، مناصب زیادی به ایشان پیشنهاد شد. به طور مثال شهید بهشتی از اینکه [حزب جمهوری] ایشان را از فارس کاندیدا نکرده بودند، ناراحت شده بودند و از این رو آقای شهید آیت را برای عذر خواهی و انتخاب کاندیداتوری جهت ۳۰ نماینده تهران در دومین خبرگان رهبری به قم فرستادند. و یا آقای شهید رجایی برای ریاست سازمان مدیریت و برنامه‌ریزی به ایشان اصرار می‌کردند. ایشان نیز نوعاً این مناصب، را قبول نمی‌کردند، دلیل ایشان هم این بود که اگر من وارد یکی از این مناصب شوم، معضل نظام [را حل نمی‌کند]. زیرا در آن ایام همه دغدغه این را داشتند که مدیریت اسلامی، اقتصاد اسلامی و یا دولت اسلامی چیست؟ یعنی از این پرسوندهای «اسلامی» ادراکی نداشتند. ایشان هم می‌دانستند که این مطلب، خلاء نظام است و اگر وارد این مناصب شوند، دچار روزمرگی می‌شوند، لذا تصمیم گرفتند تا شروع به تفکر کنند و اگر به نتیجه‌ای رسیدند به آقایان بدهند و همین مطلب را در جواب آقایان می‌فرمودند. این از نظر سیاسی بود.

از نظر فرهنگی، نکته‌ای که ایشان می‌فرمودند این بود که بعد از خبرگان به این نکته توجه نمودم که بزرگان حوزه در خبرگان قانون اساسی نسبت به مسأله موضوع شناسی در مقابل روشنفکران دچار انفعال می‌شوند و به این مسئله توجه نمی‌کنند. به عبارت دیگر، حساسیت فقهای عظیم شیعه نسبت به احکام بسیار زیاد است، ولی در مورد موضوع دچار انفعال می‌شوند و به صورت خیلی ساده و عرفی از آن عبور می‌کنند. مسأله موضوع شناسی - مانند همین بحث‌هایی که اکنون هم وجود دارد - درباره این است که آیا اقتصاد ما دولتی باشد یا خصوصی و یا تعاونی؛ یا اینکه کدام یک اصلی می‌باشد و باید در نظام چه وزنی به هر کدام این‌ها داده شود؟ آیا در ساختار سیاسی نظام اسلامی، حزب وجود دارد یا نه؟ اگر وجود دارد، تعریف آن چیست؟ آیا همان گونه است که در غرب و یا در شرق وجود دارد؟ نمونه‌ی این موضوعات که عناوین آن در قانون اساسی وجود دارد، بسیار زیاد می‌باشد و اکنون نیز با گذشت ۲۷ سال از انقلاب، کثرت آن‌ها برای ما بیشتر ملموس می‌شود که این مسایل تا تورم، گرانی و مواردی از این قبیل نیز کشیده می‌شود.

ایشان توجه به این مطلب پیدا کرده و به دنبال آن، حدود سه سال طول کشید تا منطق موضوع‌شناسی یا منطق انطباق _ که در حوزه‌ها وجود نداشت _ را تولید کردند. یعنی ایشان در درگیری با معارف موجود حوزه‌های علمیه به چنین ضرورتی در دفاع از نظام رسیدند.

توضیح آنکه از نظر متدولوژی سه حوزه معرفتی وجود دارد، که قبل از این دو حوزه معرفتی وجود داشت و یک حوزه هم ایشان ایجاد کردند.

حوزه اول، حوزه‌ی اعتقادات است؛ حال چه به بیان عرفان، چه به بیان کلام و چه به بیان فلسفه. متدولوژی تمامی این‌ها منطق صوری است. یعنی منطق این‌ها واحد است ولو اینکه در حوزه سه انشعاب و منطق پیدا کرده باشد.

خروجی این عینک _ منطق تخصصی _ در حوزه، اعتقاد به اصول پنجگانه توحید، عدل، نبوت، امامت و معاد است.

برای ضرورت حوزه دوم معرفتی، تبعیت از وحی لازم است و همه آقایان هم قائل به این مطلب هستند، چه کلامیون، چه عرفا و چه فلاسفه. بنابراین تبعیت از وحی حوزه دوم است. یعنی منطق روحی لازم است که برای فهم از قرآن دچار استحسان، استصلاح، قیاس و _ شکل جدید آن _ روشنفکری و دینامیزم قرآنی نشویم.

در حوزه اول، منطق صوری برای جلوگیری از خطا در فکر کردن است. یعنی در هستی‌شناسی، و در فهم از حقایق عالم، نیاز به خط کشی وجود دارد تا دچار کج بالا آوردن دیوار نشویم.

در این حوزه دومی، علم اصول _ که آقایان علماء در آن محض می‌شوند _ برای جلوگیری از خطای در تفقه است. پس اولی در تفکر و دومی، در تفقه است؛ یعنی فهم در قرآن و روایات که می‌خواهند یک چیزی را به معصومین -علیهم السلام- نسبت دهند. خروجی این [حوزه دوم]، همین رساله‌های علمیه و تحریر الوسیله‌ها است. که عمل به این‌ها وظیفه مکلفین می‌شود.

ضرورت [حوزه سوم] که حاج آقای حسینی (ره) متوجه شدند این بود که امام (ره) می‌فرمودند: انقلاب می‌کنیم که یک حکومتی بپا شود و فلسفه وجودی این حکومت، پیاده کردن این احکام است. یعنی حکومت باید بستر جریان احکام الهی را بوجود بیاورد. احکام الهی، یک باید و نبایدهایی دارد که همان احکام خمس است (حلال، حرام، مکروه، مستحب و ...) و یک موضوعاتی دارد که این موضوعات سه دسته هستند:

۱- موضوعات عرفی؛ مانند نجس بودن خون. یعنی اینکه خون چیست، همه می‌فهمند. پس تشخیص موضوعی خون در خارج، بدیهی و عرفی است.

یا نجس بودن سگ؛ تشخیص اینکه این سگ است یا گربه، همه متوجه می‌شوند. مثل بداهت‌های منطق صوری (مانند امتناع اجتماع و ارتفاع نقیضین و اصل واقعیت)، بداهت‌های علم اصول است که در بحث تبادر و حجیت ظهورات مطرح می‌شود.

۲- موضوعات شرعی؛ مانند نماز، حج، روزه و یعنی خصوصیات نماز یا روزه مثل احکام باید از شرع فهمیده شود. پس این دسته از موضوعات شرعی را باید از دین فهمید.

۳- موضوعات تخصصی؛ که همان موضوع نظام و بحث‌های حاج آقای حسینی (ره) است. مانند اینکه مصلحت اسلام از اوجب واجبات است، اما تشخیص این مصلحت، تخصصی است. یعنی می‌خواهیم یک حکم کلی و یک حکم سیاسی را به موضوعاتی که در خارج هست - که به آن تصمیمات سیاسی می‌گویند- تطبیق دهیم. چون در این تطبیق دادن، دچار خطا می‌شویم، نیاز به منطق است؛ مثل خطا در فکر کردن و خطای در تفقه. حاج آقای حسینی (ره) قائل بودند برای جلوگیری از خطا در عمل به احکام، در مدیریت نظام، نیاز به منطق است. از این رو منطق سیستمی یا منطق انطباق را تولید کردند و به دو موضوع اقتصاد شرقی و اقتصاد غربی هم تطبیق دادند، که در این تطبیق اثبات نمودند مبنای اقتصاد شرقی «کار اجتماعی لازم» است و «نظام سرمایه‌داری و تقاضای مؤثر اجتماعی و اصل شدن ربا» مبنای اقتصاد غرب می‌باشد و چون هر دو مبنا را برای اسلام، باطل است، آن‌ها را و ابزار پیاده کردن احکام دین ندانستند و بر این اساس مبنای اختیار را جایگزین کردند. این کار اوّل ایشان بود.

بعد از این کار، توجه عمیق‌تری پیدا کردند به این که آن متدلوژی اوّل (منطق صوری) به ضرورت [مقابله با اندیشه] امام جعفر صادق (علیه السلام) و امام محمد باقر (علیه السلام) و آن شرایط، [از یونان] ترجمه شده و در دنیای اسلام آمده بود. بحث علم اصول (متدلوژی دوم) نیز به ضرورت اخباریون و بعد از آن سیر تاریخی که اصولیون داشتند، به تناسب شرایط پیدا شده است. این منطقی هم که خودشان تولید کردند (منطق انطباق) به تناسب شرایط انقلاب و حکومت‌داری و ضرورتی که همه‌ی آقایان علماء به آن توجه کردند، ایشان تولید کرده‌اند. حال اگر این حوزه‌ها در عمل با هم درگیر شدند، چگونه آن‌ها را هماهنگ نماییم؟

از این منظر بود که حاج آقای حسینی (ره) متوجه شدند باید بتوان این‌ها را از نظر تئوریک و عقلانیت جدید هماهنگ کرد. لذا بحثی را به نام فلسفه‌ی منطق‌ها شروع کردند؛ در تاریخ عقلانیت غرب و شرق بار اوّل بود که مطرح و تأسیس می‌شد. البته این بحث به صورت خیلی ضعیف در مقالات اول تا ششم کتاب «اصول فلسفه و روش رئالیسم» مرحوم علامه طباطبائی برای درگیری با مارکسیست‌ها مطرح شده بود که معنای دفاع نظری داشت و فقط به اندازه محدودی، کار از آن برآمده است و با آن نمی‌توان معماری یک حکومت را درست کرد. البته در غرب هم این مطلب نیست، یعنی خیلی به دنبال آن هستند که حوزه‌های فکری‌شان را از یک منزلت هماهنگ کنند، اما هنوز به آن دست پیدا نکرده‌اند. پس ایشان از این منزلت، فلسفه‌ی منطق را مطرح کردند و منطق و فلسفه را از موضع وحدت به نقد کشیدند. بر این اساس إصالت ماهیت، إصالت وجود، إصالت ربط هگل، اصالت ربط مارکسیست‌ها و اصل بقاء انرژی در فلسفه فیزیک (یعنی اصل جاذبه و تعلق) را نقد کردند و در تعریف حرکت به تعریف «تولگی و ولایت» رسیدند. این تولید، حدود ۱۲ سال به طول انجامید. یعنی با کار مستمر فکری با متخصصین و به وسیله مکانیزم گفتگو و گفتمان این کار انجام شد. به طور مثال در مباحث حوزه جناب حجّت الاسلام و المسلمین میرباقری که به عنوان مستشکل و متخصص از موضع مباحث حوزوی و ایشان به عنوان بنیان‌گذار نظام فکری و اتاق فکر انقلاب جمهوری اسلامی [به نقد و نقض مباحث حوزه می‌پرداختند].

بنابراین با عوض شدن مقسم [در حدّ اولیه حرکت] نسبت به این سه حوزه، اقسام هم عوض شد. به این معنا که حوزه‌ی اوّل (منطق صوری) که از آن توصیف در می‌آمد، حوزه‌ی دوّم (علم اصول) که از آن باید و نباید در

می‌آمد و حوزه‌ی اخلاق، تحت منطق حجیت و علم اصول فقه احکام حکومتی، قرار گرفت. یعنی علم اصول موجود، از منطق تفقه برای بدست آوردن فعل مکلف بیرون آمد و در موضوع تفقه بر روی جامعه قرار گرفت. از این رو، باید توصیف، تکلیف و ارزش - هر سه‌ی آن - از قرآن و روایت گرفته شود. این متدلوژی‌ای شد که می‌تواند حوزه را به وحدت برساند و از نحله نحله شدن در آورد که دیگر اینکه یکی متکلم، یکی فیلسوف، یکی معارف و ... معنا نداشته باشد. زیرا دین یکی است و نمی‌توان آن را از هم جدا کرد. بر این اساس منطق فرهنگستان همه را می‌تواند به وحدت برساند. بنابراین خروجی این [منطق]، نظام خطابات می‌شود، نه احکام بریده بریده. سپس این [نظام خطابات] به طرف دانشگاه می‌آید و پیش‌فرض تئوری‌سازی‌ها در عرصه‌ی تمدن مدرنیته قرار می‌گیرد تا قدرت نظریه‌پردازی از منزلت ادبیات وحی برای مؤمنین به وجود آید.

حاج آقای حسینی برای این هدف، روش تعریف، روش معادله و تعریف ریاضیات را عوض کردند. از این رو، عدد جهتی را در مقابل عدد معیاری (عدد در سیستم) و عدد منطق صوری (کم متصل و کم منفصل) بود مطرح نمودند تا پایه‌ی ریاضیات و هندسه‌ی ولایت اجتماعی را بوجود آوردند که با آن می‌توان معادلات «اگر دو آنگاه» های اسلامی را تولید کرد تا کنترل‌ها برای ارتقای قدرت اسلام باشد، نه قدرت مادی.

در مرحله سوم این مطلب مطرح می‌شود که مردم نمی‌توانند با معادله غذا بخورند، یا با تلفن صحبت کنند و یا سوار ماشین شوند، بلکه با معادله می‌توان ماشینی را درست کرد؛ با تولید علم در دانشگاه می‌توان سفینه درست کرد. بزرگترین سفینه، سفینه‌ی اجتماعی است که بوسیله چشم اندازها و برنامه‌های توسعه، ملتی را سوار می‌کنند و بعد از ۳۰ یا ۴۰ سال، اخلاق و فرهنگ آن‌ها را عوض می‌کنند؛ مانند کره‌ی جنوبی یا مالزی که هم پولدار می‌شوند و هم یک اخلاق دیگری پیدا می‌کنند.

لذا ایشان حوزه‌ی سوم را هم تولید کردند؛ بدین معنا که با فقد و نقض کردن؛ مدل تری کپس به یک مدل الهی رسیدند که در آن سیاست اصل باشد، نه اقتصاد. این خلاصه‌ی خلاصه گزارش کاری بود که بنیان‌گذار انقلاب فرهنگی یا نظام اندیشه‌ی ولایت اجتماعی و حکومت دینی بوجود آورده است که بوسیله آن می‌توان چگونگی مهندسی توسعه‌ی اجتماعی را بدست آورد.

ایشان در آخر عمر پر برکتشان فرموده بودند: «من شالوده سه شهرک بزرگ علمی را بوجود آوردم و از شاگردان خود می‌خواهم که این کار را ادامه دهند، تا دیوار و سقف آن زده شود» - یا به تعبیر دیگر - «ساقه‌ی آن را بوجود آورند تا بعداً بتوان از آن میوه‌ای گرفت. زیرا شیعه در خانه‌ی کفر نشسته است».

گزارش کار دفتر فرهنگستان این بود. بعد از رحلت ایشان نیز سعی شده است تا این کار ادامه پیدا کند و زبان و ادبیات جدید [به زمان رایج ترجمه شود]. توضیح آنکه فرض کنید یک زبانی - مثل زبان انگلیسی یا زبان کامپیوتر - در اداره‌ی حکومت ایجاد شده است و یک زبانی هم در غرب به وجود آمده است، حال بین این زبان مبدأ و مقصد باید یک ترجمه‌ای واقع شود که از مکانیزم این ترجمه، دیوار و سقف آن تولید شود. بر این اساس، ایشان در ریشه‌ها واقعیت فرهنگ «حوزه، دانشگاه و نظام اجرا» را ملاحظه کردند و سپس حمله [عقلانی] نمودند و بوسیله نقد و نقض کردن، یک طرح جدیدی را برای اداره‌ی کشور بوجود آوردند. شاگردان ایشان نیز، باید در کثرت مطالب و فهرست این‌ها، این کار را انجام دهند نه در ریشه‌ها، تا این دیوار و سقف درست شود. لذا

[پیش‌بینی می‌شود] حدود ۳۰ سال این کار نیز طول بکشد و ۳۰ سال بعد از آن هم میوه آن تولید شود. پس این کار تقریباً حدود ۹۰ سال طول می‌کشد. البته در مقابل رنسانس که ۵۰۰ سال ریاضت فکری کشیدند، برای شما ۹۰ سال وقت می‌برد. این گزارش خیلی مختصری از ۵ سال بعد از رحلت حاج آقای حسینی (ره) در بیان تدوین استراتژی بود که گزارش کارهای کمی انجام شده، از مجال این جلسه خارج است.

حال وارد بحث اصلی جلسه می‌شویم. دینداری یک معنای عرفی و عوامانه دارد که همه با آن امتحان می‌شوند. یعنی خطابات شارع متعلق ناس (مردم) است و یک مخاطبین خاص دارد که پرچمداران توحید - فقهاء - و مادون آن‌ها - مؤمنین - و سپس شهداء هستند. معنی دینداری را می‌توان به صورت خیلی خلاصه از تلاوت قرآن - به عنوان کتاب جامع و حکایت کننده زندگی ۱۲۴۰۰۰ هزار پیغمبر - استنباط کرد؛ که عبارت از «جریان اراده‌ی حضرت حق - جلّت عظمته - از طریق رسولان خود برای هدایت مردم» می‌باشد در مورد. حال تحقق این یک جمله، چند مثال بیان می‌شود. نوعاً کفار و منافقین که مظهر مبارزه با حقایق عالم هستند با تکیه بر قدرت دنیایی این دنیا مردم را دور خودشان جمع می‌کردند و بر علیه حقایق عالم مبارزه می‌کردند. شیوه خدای متعال هم این بود که رسولان خود را بفرستد و از این طریق، قدرت عینی و عملی آن‌ها را در خارج باطل کند؛ مانند حضرت موسی (علیه السلام)، حضرت عیسی (علیه السلام) و حضرت صالح (علیه السلام)، مردم از حضرت صالح خواستند که برای آن‌ها از کوه یک ناقه بیرون بیاورد و به ایشان می‌گفتند: «اگر تو قدرت داری و عقبه‌ی تو، عقبه‌ی خدایی است و دم از خدا و قدرت می‌زنی، یک شتر از این کوه در بیاور! حضرت نیز به اذن خدای متعال و دعا کردن، یک ناقه خارق العاده و بزرگ را از کوه بیرون آوردند و بعد هم دستور داده شد که از آب رودخانه‌ای که برای مردم بود، یک روز این شتر آب بخورد و یک روز مردم آب بخورند و روزی که مردم از این آب رودخانه، نمی‌خورند، شیر این شتر را بدوشند تا همه‌ی قوم بخورند. یعنی این ناقه، اینقدر بزرگ بوده است. بنابراین، آن قدرتی که کفار توانسته بودند این ملت را دور خودشان جمع کنند، یک رسول خدا به صورت تک و تنها می‌آمد و یک آیه به مردم نشان می‌داد و بساط آن‌ها را به می‌ریخت و خود آن آیه، موضوع امتحان مردم بود. یا مانند عصای حضرت موسی (علیه السلام) که آن موقع مردم دچار سحر بودند و حضرت باطل السحر اینها را آوردند تا تمام سحرهای اینها را بلعیدند. البته به علت اینکه ما در آن زمان نبودیم، این مطالب برای ما حالت قصه دارد، مثل سریال‌ها - شبیه زیر تیغ و ... - که قصه می‌شوند و وجدانی مان نیست. ولی اگر کسی در یک عمر زندگی، موضوع تکلیف را بفهمد و بچشد و در آن راه گام بردارد با قوم حضرت موسی (علیه السلام) هم زندگی می‌کند و دیگر این امور را قصه نمی‌داند، بلکه جزء حقایق عالم می‌داند و این شخص نه فقط درباره‌ی گذشته این طور است، بلکه آینده را هم می‌بیند. یعنی اوضاع دوره‌ی ظهور را هم به نحو اجمال می‌چشد؛ عالم رجعت را هم می‌چشد، لذا گذشته و آینده جلوی چشمان او می‌آید. البته باز هم فقط این مطلب نیست، بلکه عالم برزخ هم جلوی چشم او می‌آید. پس توجه به آثار آیات، موضوع امتحان مردم است و همه نیز این مطلب را به چشم خود می‌بینند و امتحان می‌شوند. از این رو، باید رسولان خدا را در هر ظرفیتی که هستند، تأیید کنند. پس به طور کلی آن چیزی که از اول تاریخ و حضرت آدم تا روز قیامت خدشه بردار نیست، این مطلب می‌باشد که دستگاه خداوند

آیه می‌فرستد و دستگاه کفر نیز تمام قدرت خود را برای سازماندهی مردم و بهره‌کشیدن از مردم جمع می‌کند و این مطلب، قطع نمی‌شود و دینداری نیز به همین معناست.

از حضرت آدم (علیه السلام) تا بعثت نبی اکرم (صلی ... علیه و آله و سلم) موضوع امتحانات مردم حسّی بوده است مانند ناقه‌ی حضرت صالح، عصای حضرت موسی و معجزاتی که حضرت عیسی انجام می‌دادند که عبارت بود از مرده زنده کردن، و از گِل، پرنده درست کردن و روح در آن دمیدن تا پرواز کند، خبراز درون خانه‌ی مردم دادن و بنابراین معجزات در این دوره حسّی بودند. این سنتّ خداست که کار را با إرادۀ ربوبی و دعای انبیای خود انجام دهد؛ چه معجزات و چه عذاب‌ها. بر این اساس تمام عذاب‌ها نیز حسّی بوده است؛ مثل زلزله، رعد و برق. پس هم نعمت‌ها و هم عذاب‌ها حسّی بوده است.

از بعثت نبی اکرم (صلی ... علیه و آله و سلم) تا ظهور حضرت ولی عصر (عج) (عجل ... تعالی فرجه شریف) آیات، آیات عقلانیّت است. لذا خود قرآن نیز همین است یعنی عقلانیّت وحی است. معصومین (علیه السلام) نیز تا ۲۵۰ سال بوسیله روایات و احادیث خود این دین و قرآن را ترجمه کردند و بعد هم غیبت واقع شده است. علّت غیبت نیز برای این بوده است که مردم به ولایت و امامت غیر معصومین امتحان شوند تا کثافات عقلانیّت دفع شود. پس ما در عصری زندگی می‌کنیم که دیگر عذاب‌های سیاسی سماوی - مانند ماجرای اصحاب فیل^۱ - رها شده است؛ یعنی بشر به بلوغی رسیده است که باید از مجرای عقل خود دچار امتحان شود. البته در سر فصل اوّل تاریخ نیز عقل هست، ولی موضوع امتحان نیست. اما در این سرفصل عقل است و خود نیز موضوع امتحان می‌باشد؛ یعنی درگیری تحلیل‌هاست و استدلال‌هاست. سر فصل اوّل تاریخ، حضرت جبرئیل بر پیامبری نازل می‌شد و آن پیامبر هم باید منتظر می‌ماند تا دستور خدا برسد. ولی در این دوره، ارتباط و جسمانی قطع شده است و حضرت جبرئیل دیگر نازل نمی‌شود. حال آیا این بدین معناست که دین تعطیل شده است؟!

یعنی آیا در این سرفصل تاریخ، ربوبیت حضرت حق (جلت عظمته) که مصداق تمام آیات قرآن است، به خودمان واگذار شده است؟! نخیر؛ دین تعطیل نشده است، بلکه با عنایت خداوند به افرادی عقلانیّت نورانی داده می‌شود تا سرنخ هدایت مردم دست آن‌ها باشد و از این رو، به این پرچمدار حمله می‌شود و در انزوا قرار می‌گیرد و اینکه کار با هجمه تحلیلی، شبهه افکنی و درست کردن تحلیل‌های دیگر کنار تحلیل او انجام می‌گیرد تا نحله‌هایی را درست کنند و افراد را از دور او پراکنده نمایند. البته ممکن است کار به کتک زدن و شهید کردن او نیز بیانجامد، [اما حمله اصلی از این موضع است.]. یعنی همان کاری را که در سر فصل اول تاریخ انجام می‌دادند اکنون با عوض شدن جنس آن، صورت می‌پذیرد؛ بدین معنا که جنس آن از جنس عقلانیّت است .

از دوره‌ی ظهور حضرت ولی عصر (عج) تا روز قیامت هم موضوع امتحانات، عرفی و شهودی است. یعنی جنس آن عوض می‌شود. دیگر در این نوع تمدن الهی؛ بساط تمدن‌هایی کفر و إلتقاط که روبروی فقهاء و پرچمداران توحید برچیده می‌شود و دنیا‌های دیگری، هم از دستگاه کفر و هم از دستگاه ایمان ایجاد می‌شود؛ یعنی از یک طرف تمام این برنامه‌های دینی و مباحث فرهنگستان و علامه طباطبائی و امور دیگر که مربوط به مؤمنین

^۱- اینکه پرنده‌هایی از طرف خداوند بیابند و با پرت کردن ریگ بر سر لشکریان، آنها را از بین ببرند.

است، در موزه می‌رود و هم از طرف دیگر، تکنولوژی و [تمام مظاهر تمدن غرب] در موزه قرار می‌گیرد. مانند امروز که مظهر شرک و کفری که مقابل انبیاء بوده است (مانند معبد های بت پرستی و حیوان پرستی در هندوستان در موزه قرار گرفته است. به عبارت دیگر، بساط بت پرستی حسّی را پیامبر عظیم الشان اسلام از روی کره‌ی زمین برداشتند و شرک و کفر رنگ و لعاب دیگری پیدا کرد و دیگر آن نحوه‌ی پرستش وجود ندارد، اما هر کس بخواهد مظهر آن را ببیند، به هندوستان می‌رود و می‌بیند. بر این اساس در دوره ظهور نیز این بساطها برداشته می‌شود و یک دنیای دیگری بوجود می‌آید.

این اندازه، درک عوامانه است و همه‌ی مردم می‌چشند و از بین همین مردم، خواص گزینش می‌شوند و آن‌ها را پرورش می‌دهند تا بالا آورند. این کلیت مطلب بود.

حال خلاصه‌ای نیز از آن چیزی که بعد از غیبت در فهم افرادی واقع شده است، بیان خواهد شد. حضور کمّی قدرت دین در جامعه، درک سستی از دین می‌شود. این درک، غلط هم نیست و برای حفظ اصل دین، یک دوره از تاریخ متدینین بوده است. که در این دوره، اخباریون پرچمدار این درک بوده‌اند. در این دوره نفس دفاع از روایات و زیارات (مانند زیارت عاشورا)، موضوعیت داشته است تا از بین نرود. یعنی یک عده حافظ این مطالب باشند؛ مثل مرحوم کلینی، مرحوم صدوق. این درک از دین در این سه سر فصل خلاصه می‌شود:

۱- در امور سیاسی، بوسیله اقامه‌ی عزاداری‌ها، برای مردم ایجاد انگیزه می‌کردند تا مردم توجه به زیارات و عزاداری اهل بیت عصمت و طهارت (علیهم السلام) داشته باشند.

۲- در امور فرهنگی، از یک طرف رساله‌های علیمه- بایدها و نبایدها- بالای منبرها نشر داده می‌شود و از طرف دیگر اعتقادات فردی از قبیل توحید، نبوت، معاد، عدل و امامت، برای مردم بیان می‌شد و در نهایت یک سری امور اخلاقی بیان می‌شد.

۳- در بخش اقتصادی، سعی می‌شد زیّ طلبگی داشته باشند و پوشاک و خورد و خوراکشان از حدّ متوسط مردم بالاتر نرود.

دینداری سنتی در این سه محوری که بیان شد خلاصه می‌شود. لذا اگر سؤال شود دین چیست؟ می‌گویند: ابلاغ همین رساله‌ها و اعتقادات و بیان امور اخلاقی؛ مانند دروغ و غیبت کردن. این سطح اوّل مانند دوره‌ی نطفگی انسان تا دوره‌ی مدرسه رفتن او می‌باشد.

سطح دوم دینداری، در این ۱۵۰ سال اخیر واقع شده است که ترقی کرده و یک مرحله بالاتر آمده است.^۱

^۱- دقت داشته باشید که ما در حال بیان مراحل تقسیم‌بندی ظرفیت فقاہت می‌باشیم. زیرا اصل دین - که قرآن و روایت باشد- خورشید وحی است، که عصمت دارد و هیچ اختلافی در آن نیست و مانند خورشید که هر روز صبح طلوع می‌کند و شب و روز می‌شود، قرآن و روایات نیز بر عقلانیت بشر می‌تابد. این اصل دین است، کلمه انتظار از دین، مطلب باطلی است. زیرا حقیقت دین به معنای تاییدن خورشید است، حال چه انتظاری؟ او حیات دهنده و زنده کننده عقل است چه تو بخواهی و چه نخواهی، عقل مثل زمین است که به نور وحی زنده می‌شود! حال درست که این زمین بگوید: «انتظار ما از خورشید چیست؟ این حرف غلط است. زیرا زمین که نمی‌گوید من از تو چه انتظاری دارم. بلکه می‌گوید چقدر محتاج تو هستم؟ لذا انتظار دارم یعنی چه؟»

در این صد و پنجاه سال اخیر با تحول رنسانس، ظرفیت مدیریت کفر از مولویت و قومیت (اذا امر مولا ببعده)، تبدیل به مشارکت و فلسفه‌ی دموکراسی شد. بر این اساس حضور کفر در شئون زندگی، همه‌جانبه شد و آثار آن در جهان اسلام هجمه به اسلام بود. بدین صورت که پرچم حکومت‌ها، در دست اهل سنت بود و به علت غفلت آنها و درگیر بودن با اختلافات درونی و دنیای مولویت خودشان، از تحول جدید غرب غافل ماندند. از طرف دیگر غرب در همه‌جانب حاضر شدند و بوسیله صنعت، روش تحقیق و فرهنگ خود، به اسلام هجمه آوردند و در این هجمه اول از همه، حکومت‌های اهل سنت فرو پاشید. زیرا باطن نفاق، دنیا خواهی هست و با معرفی یک دنیای بهتر به این‌ها، تسلیم شدند. از این رو، امپراطوری [واحد] جهان اسلام، به ۵۰ کشور تبدیل شد. با این پایگاه فکری که آن دنیایی که آن‌ها ارمغان آوردند، عزیزتر و بهتر است. حال در این اوضاع، شیعه در این ۱۵۰ سال مجبور شد که در دفاع از اصل اسلام قیام کند. یعنی وقتی آن‌ها فرو پاشیدند، مسئولیت دفاع از حریم جهان اسلام به دوش فقهاء شیعه افتاد. لذا مبارزه و مقاومت در مقابل دستگاه کفر، در درک از دینداری موضوعیت پیدا کرد. و حال آنکه در آن مرحله اول، فقط [وظیفه] ابلاغ مطرح بود، ولی در این دوره‌ی جدید، مقاومت کردن، بیدار کردن مردم - که اگر کفر وارد شود همه‌ی شئون شما را خواهد گرفت - رسالت آقایان فقهاء شد.

فعالیت‌های این مرحله نیز سه سرفصل دارد:^۱

۱- در امور سیاسی؛ تئوری مقابله با حکومت‌ها از موضع فقه مطرح شد. بر این اساس نشانی را که برای خود قرار دارند، محلّ قانون‌گذاری دستگاه‌های مدیریت جدید بود. زیرا نحوه‌ی مدیریت عوض شده بود و یک قوه‌ی مجریه‌ی یک قوه مقننه و یک قوه قضائیه طراحی شده بود. از این رو، علماء قائل بودند که اگر وارد دستگاه قوه مقننه شوند، می‌توانند از اسلام دفاع کنند. لذا برای جلب آراء مردم خود را مقابل افکار عمومی قرار می‌دادند تا رأی جمع کرد و وارد مجلس‌ها شوند. به همین دلیل در مشروطه، فقهای نگهبان قانون اساسی شدند و مرحوم مدرس به عنوان نماینده و وکیل مردم، وارد مجلس گردید. آیت‌... کاشانی، نیز در دوره مصدق رئیس مجلس شد. بنابراین فقها تا آن حدّ جلو رفتند. [در این مرحله]، اصل انگیزه، مبارزه بر علیه کفر است، اما راه‌کار همان فلسفه‌ی دموکراسی است که غربی می‌باشد.

۲- در امور فرهنگی؛ علما برای مبارزه از راه‌کارهای غربی و ابزارهای نو استفاده کردند. یک عده نشریه تأسیس کردند؛ مثل نشریه مکتب اسلام^۲. افرادی مانند شهید مطهری و شهید مفتاح و ... وارد هیئت‌های علمی دانشگاه‌ها شدند. تا جوان‌ها را نجات دهند. افراد دیگر مانند مرحوم آقای راشد وارد رادیو می‌شوند و شب‌های جمعه درس اخلاق می‌گویند. تا با این وسیله بتوانند با خیلی از اقشار مردم صحبت کنند و آن‌ها را نجات دهند. حال آنکه این رادیو و این انجمن حکمت و فلسفه‌ی دانشگاه تهران، برای دستگاه شاه بود. بنابراین، علماء به هر چیزی چنگ می‌زدند تا بتوانند این وظیفه را انجام دهند. اما غافل از اینکه راه‌کارها، راه‌کارهایی است که غرب

^۱- در مرحله اول، دین سنتی بیان شد. در اینجا (در مرحله دوم) در حال بیان دین انقلابی هستیم.

^۲- این نشریه بوسیله حضرت ایت ... مکارم شیرازی تأسیس شد.

درست کرده است. البته علماء راه و روش سنتی - مانند منبر رفتن، احکام و اعتقادات گفتن - را نفی نمی‌کردند و آن را نیز انجام می‌دادند و فقط این کارهای جدید به مسئولیت روحانیت اضافه شده بود.

۳- در بخش اقتصادی؛ دست‌بازاری‌ها را مقابل تمدن مدرنیته باز گذاشتند که حتی قبول نمایندگی شرکت‌های غربی (مانند شرکت توشیبا) اشکالی نداشت. زیرا مبارزه هزینه و پول می‌خواست و از این رو، کارخانه‌دار شدن و امور دیگر، [جزء مصادیق] هجمه دشمن به حساب نمی‌آمد. بنابراین، علماء در بخش اقتصادی با تأیید کارهای بازاریان و حلال دانستن مال‌های آن‌ها، بازار را مدرن کردند که اگر این امور را روحانیت تأیید نمی‌کرد، بازاری‌ها نیز دنبال آن نمی‌رفتند. پس به طور خلاصه این کار سیاسی، فرهنگی و اقتصادی تبدیل به «دین مبارزه» شد.

حال به بررسی سطح سوّم - که امروز شما مبتلا به آن هستید - می‌پردازیم. البته دقت داشته باشید که درک از تحلیل سطح سنتی، سطح مبارزاتی و این سطح، مخصوص خواص است، از این رو، درک از آن پیدا کردند و وارد آن شدند؛ یعنی کار عوام نیست.

[حال برای واضح شدن مطلب می‌توان گفت که] سطح اول (سنتی)، سطح خُرد است، سطح دوم (مبارزه)، سطح کلان و سطح سوّم (اقامه کلمه حق)، سطح توسعه می‌باشد.

در سطح سوّم، بپا کردن معماری یک حکومت، مطرح می‌شود که این اندیشه‌ی حضرت امام (ره) بود. در این سطح، هم مبارزه، هم تأسیس حکومت و هم راه‌کارها از اسلام بود تا به شیوه‌های غربی و شرقی نغلطیم. بنابراین همه‌ی وجوه از اسلام است. حال این به چه معناست؟ اندیشه حکومتی حضرت امام (ره)، مانند اندیشه مرحوم مدرس، آیت‌... کاشانی و شیخ فضل‌... نوری بود. یعنی می‌گفتند فقیه مجری احکام است و حق جعل هیچ حکمی را ندارد.^۱

بنابراین، مالیات اسلامی، همین خمس و زکات است و [فقیه]، حق جعل حکم ندارد و فقط هدف از حکومتی که بپا می‌کند، اجرای احکام است. پس حضرت امام قائل بودند حق حکومت برای فقهاء است، اما حیطة اختیارات در چارچوب فقه موجود - که همان رساله‌های عملیه باشد - است. این را نیز در عمل (نه به عنوان یک تئوری نظری) هم شیخ فضل‌... نوری، هم مرحوم مدرس و هم آیت‌... کاشانی می‌گفتند که مرحوم امام (ره) آن را در نجف تئوریزه کردند.

اما در عمل، حضرت امام (ره) چنین کاری نکردند، یعنی در خود ایجاد انقلاب و در سرپرستی و مدیریت یک حکومت، عمل به ولایت مطلقه کردند. بنابراین اگر امام (ره) مانند بقیه فقهای گذشته عمل می‌کردند، انقلاب شکست می‌خورد. گرچه آن سیر را باید علماء می‌رفتند تا آزمون و خطای آن جلوی چشم ایشان می‌بود و البته برای غیر معصوم باید این‌گونه باشد.

^۱ - هر کس کتاب حکوم اسلامی امام (ره) را خوانده باشد این مطلب در آن واضح است.

یعنی یک حدّ از تکلیف، نیاز به آزمون و خطا دارد، زیرا به آنها علم «کماهی» داده نمی‌شود. پس با این تفسیر، راه شهید مدرس، راه شیخ فضل ... و ... درست بوده است. بنابراین نمی‌خواهیم با این تحلیل‌ها جمع‌ی را کنار بگذاریم، بلکه برای تداوم راه است.

قابل ذکر است که امروزه تئوری علمی فروپاشی یک حکومت در دنیا (چه در آمریکا، چه در اروپا و چه در دیگر نقاط) دو تا است:

۱- نبرد مسلحانه

۲- راه پارلمانتاریستی؛ یعنی بوسیله افکار عمومی به مدیران یک نظام فشار آورده شود تا تسلیم شوند و در این تسلیم شدن، با اقلیت‌های درون نظام تقسیم قدرت کنند. اگر [این حرکت فشار به حکومت] ضعیف باشد حکومت با یک کودتا، مسئله را به نفع خود تغییر می‌دهد. این کار، راه علمی است و علوم سیاسی و جامعه‌شناسی امروز این را امضاء می‌کند. یعنی فروپاشی یک حکومت و سر کار آمدن یک حکومت دیگر، ریاضیات دارد.

البته نبرد مسلحانه هم بر اساس مذاق شرقی، علمی است. پس یکی شرقی و دیگری غربی است و جالب این است که هر دو دستگاه (غربی و شرقی) نیز از هر دو راه، استفاده می‌کنند. یعنی اگر چه آمریکایی‌ها پایه‌گذار فلسفه‌ی دموکراسی غربی هستند، اما اگر در جایی زورشان برسد، از مبنای خود عدول کرده و از نبرد مسلحانه استفاده می‌کنند. همین‌طور که شرقی‌ها نیز با اینکه متغیر اصلی کارشان، نبرد مسلحانه بود، جایی که می‌توانستند با تشکیل حزب توده افکار عمومی را به سمت خود می‌کشیدند. اما امام (ره)، نه تئوری نبرد مسلحانه را در فروپاشی حکومت پهلوی انجام داد و نه کار پارلمانتاریستی؛ بلکه از تئوری پیروزی خون بر شمشیر استفاده کرد؛ همان کاری که همه‌ی رسولان الهی انجام دادند. بنابراین ایشان قائل بودند ما به صورت علنی - نه مخفی - اعلام می‌کنیم که راه شاه غلط است و مردم را نیز پشت سر خود می‌آوریم. زیرا اگر مردم بیایند مانند بعضی از انبیاء، کشته می‌شوید. مثلاً برای حضرت ابراهیم گفته می‌شود: «أمة واحدة»، زیرا هیچ طرفداری پیدا نکرد، ولی یک امت حاضر شد برای امام خون دهد و از این رو، تا لحظه آخر مردم را در صحنه آورد تا سیستم را فلج کرد و هیچ کس جنگیدن با اسلحه فقط در سه روز (۱۹، ۲۰، ۲۱ بهمن) را نبرد مسلحانه نمی‌گوید؛ آنهم نه اسلحه خودی، بلکه اسلحه دشمن و اسلحه ارتشی که قلوب‌اش به دست امام افتاده بود! زیرا نبرد مسلحانه ممکن است ۱۰، ۱۵ سال به طول بیانجامد و شیوه‌ی خاص خود را هم دارد. اما فتح قلوب کردن، تئوری انبیاء است. امام (ره) با این کار، افق دینداری را از شکل سنتی و مبارزه بر علیه ظالم خرد یا مظالم کلان - مثل فتوای شیرازی در رابطه با تنباکو - بیرون آورد و به [هجمه به] عقبه‌های ظالم تا سردمداران کفر تبدیل کرد تا حکومتی را بپا کرد و بر این اساس قائل بودند باید هم قوه‌ی مقننه، هم قوه‌ی قضائیه و هم قوه‌ی مجریه از آن ما باشد. البته تمام این‌ها نیز باید به قید اسلام باشد. از این رو با نزدیکی پیروزی انقلاب، تئوری حکومت اسلامی خود را به [تئوری] جمهوری اسلامی تبدیل کردند. زیرا حس کردند که در اضطرار علمی هستند و در این شرایط باید [مدیریت] کلان را به کارشناسی دهند، اما حفظ جهت [نظام] را با اصل ولایت فقیه به دست فقهاء سپردند. سپس در این هاله تا آخر عمر خود فریاد سطح کلان را هم می‌زدند که اگر اقتصاد اسلامی تدوین شود، ارمغان به مستضعفین جهان است. و یا در نامه‌ای که به آقای

رفیق دوست در رابطه با وزارت سپاه می‌نویسند «شما مدیریتی را اعمال کنید تا الگویی برای بقیه وزارت خانه‌ها شوید»؛ یعنی مدیریت دینی است. و این مطلب، نسبت به بخش‌های مختلف در کلام‌های امام زیاد است. پس طلب استنصار فکری در عرصه‌های موضوعات تخصصی از پایگاه دین، فریاد دائمی امام (ره) بود و امروز فریاد دائمی مقام معظم رهبری است که این یک معنای دیگری از دینداری است. یعنی مقیاس سطح استضاءه‌مان و طلب نور گرفتن عقل از قرآن و روایت عوض می‌شود و این، به معنای تکامل فقاقت است، نه دین! زیرا دین، دین خاتم و ثابت است. بلکه ظرفیت عقلانیت جمعی فقهاء بالا می‌رود. حال در پایان این جلسه، وقتی را برای پاسخ به سئوالات قرار می‌دهیم.

س:؟

ج: شیوه‌هایی را که به کار می‌برند غربی و شرقی بود.

س: اگر هدف مبارزه اقامه نباشد، چه می‌تواند باشد.

ج: هدف مبارزه ختم به اقامه می‌شود. اگر این نباشد، این سؤال از دولت و حکومت مطرح می‌شود که احکام احام اسلام عمل می‌شود؟ یا نمی‌شود اینکه گفته شود چرا مشروب فروشی‌ها باز است و حرام است و باید بسته شود، یا اگر کسی، کسی را کشت قصاص شود و به طور کلی اینکه از موضع قانون، حقوق و فقه با [مفاسد] برخورد شود، به آن ساختارگرایی می‌گویند. این [نگرش] به دنبال معماری یک حکومت و مهندسی ساخت یک نظام نیست تا بر اساس مدیریت حادثه‌سازی یا مشارکت، راه‌کارها را تأسیس کند. بلکه نگاه می‌کند که اگر معنی حزب مخالفی با اسلام نداشته باشد، [آن را مورد تأیید قرار می‌دهد]. به عنوان مثال، وقتی آب خوردن را با مشروب خوردن مقایسه می‌کنیم، همه می‌گویند مشروب خوردن بد است. در حالی که در فرهنگ غرب، کسی آب نمی‌خورد.^۱

آب در آنجا، آب جو و مشروبات الکلی و غیره بوده است و در فرهنگ‌شان کسی آب نمی‌خورد. اما برای ما واضح است که این عمل، زشت است. یا مثلاً در مقایسه فحشاء و ازدواج که همه‌ی ما از آوردن اسم فحشاء ناراحت می‌شویم و ارتباط بین زن و مرد که خارج از چارچوب اسلامی باشد - چه در ازدواج موقت، چه در ازدواج دائم و چه تعدد زوجات - برای ما تنفر آمیز است. اما وقتی بانک و قرض الحسنه با هم مقایسه می‌شوند، می‌گویند قرض الحسنه شما، همین بانک است؛ یا در مقایسه بین حجامت و خون گرفتن، گفته می‌شود حجامت همین خون گرفتن است. بنابراین مقایسه در عرصه‌های مختلف موضوع جاهایی است که درک آن سخت می‌شود و یک جاهایی نیز وجود دارد که جزء بدیهیات ما هست؛ مانند مشروب و فحشاء و ... اما در قسمتی که درک آن سخت می‌شود، علماء می‌گویند: نگاه می‌کنیم اگر مخالفی با اسلام نداشته باشد، اشکالی ندارد. مثلاً در یک حزب و یا مجلس شورای اسلامی، اگر زن و مردها قاطی نباشد و زنان حجاب خود را رعایت کنند و ... و مخالفی با اسلام نداشته باشد، اشکالی ندارد. یا درباره حضور زنان در سیستم اداری می‌گویند همین که وقتی با مردان حرف

^۱ - یک بنده خدایی می‌گفت در دوره شاه به یکی از کشورهای غربی رفته بودم و گفتم یک لیوان آب برای من بیاورید، همه از این گفته من متعجب شده بودند.

می‌زنند، رعایت مسائل اسلامی را کنند، عدم مخالفت را به دنبال خواهد داشت. پس خبری از موافقت نیست که نشان دهد سیستم اداری اسلامی این طور باشد.

س: ... در مورد عدم مخالفت است؟

ج: یعنی حقوقی است. عدم مخالفت نسبت به رساله‌های عملیه است. زیرا رساله‌ها احکام فردی است نه احکام جمعی و احکام تخصیص‌ها نیست. توضیح آنکه در فقه موجود اگر کسی در گوش کس دیگری بزند می‌گویند این ظلم کرده و دیه دارد؛ اما اینکه چرخش تخصیص بیت‌المال در نظام به نفع چه کسی است و چگونه تمام می‌شود، حکم تخصیص آن را ندارند.^۱

بنابراین وقتی صحبت از «اقامه» می‌شود، بدین معنا است که معماری سیستم بانکداری و توزیع بیت‌المال چگونه باشد. اما روش مبارزه‌ای که فقط با «عدم مخالفت» است بوسیله فقه فردی نسبت به امور نگاه می‌کند.

و السلام علیکم و رحمہ ا... و ببرکاته

^۱ - خدمت آقای قرائتی در عمره بودیم. در آنجا بحث فرهنگستان شد و ایشان نیز در این باره ذهنیت داشتند و می‌گفتند که ما نمی‌فهمیم فرهنگستان چه می‌گوید. بنده نیز مصادیقی را بیان کردیم که افراد جدیدی گفته‌اند ما حرف فرهنگستان را می‌فهمیم. ایشان در جواب گفتند: یک نکته قرآنی از فکر مرحوم سید منیر الدین حسینی بگوئید، من تسلیم می‌شوم. بنده شروع به بیان سیر تاریخی و عقبه تخصصی مباحث حاج آقا حسینی کردم و ایشان گفتند این منطق‌ها، فلسفه‌ها و ... را باید در اقیانوس‌ها ریخت. بنده گفتم شما یک دوره تفسیر نوشته‌اید، حال الان آمادگی دارید که به آقای دکتر رهبر (رئیس سازمان مدیریت و برنامه‌ریزی) عدالت در تخصیص منابع و بیت‌المال مشاوره دهید؟ ایشان گفتند: اسلام مأمور کیفی دارد، از این رو بعضی چیزها را مقدم بر بعضی دیگر قرار می‌دهد. به طور مثال اینکه در قرآن گفته می‌شود: «غیبت از زنای بامحارم در خانه‌ی خدا بدتر است» به معنای طبقه‌بندی است در ادامه شروع به مثال زدن کردند. پس از پایان مثال‌ها به ایشان گفتم: آیا می‌توانید این احکام را به صورت کمی نیز بیاورید؟ ایشان به فکر رفتند و بعد گفتم در قصه حضرت یوسف، وقتی حضرت را از زندان بیرون می‌آورند، به عزیز مصری می‌گویند که من را قسمت بیت‌الحال خود بگذار، زیرا من «حفیظٌ علیم» هستیم، یعنی هم امانت‌دار هستی و هم می‌داند که چه‌طوری آن را توزیع نماید. یعنی فقط کیفی نیست بلکه بحث کمی هم مطرح می‌باشد. ایشان در جواب گفت: من سه هزار نکته یا هزار نکته درباره قصه حضرت یوسف نوشتم، حال باید بررسی کنم که آیا، این نکته، داخل آنها هست یا نیست و در نهایت تسلیم شد که یک مطلبی را مرحوم سید منیر الدین حسینی دارد که جزء مطالب خودشان نیست. البته به ایشان گفتم که این در منابع مرحوم سید منیر الدین حسینی نیست و بنده، علی‌المبنای ایشان این فهم را پیدا کردیم.